

تصور من از الهیات اجتماعی در تشیع «الهیات پاسخگو» است، یعنی چنین نیست که الهیات صرفاً به ارائه مانیفست کلامی و الهیاتی بسنده بکنند و نسبت به آورده‌ها و پیامدهای انضمامی و عینی بی‌توجه و ساکت باشد

حاصل الهیات سکولار و یا اندیشه‌های سکولار نبوده است. سهم مسیحیت و الهیات مسیحی و مسیحیان در صورت‌بندی نظام جدید غرب از دوره قرون وسطای متأخر تا دوره مدرن و سپس پسامدرن سهمی تعیین‌کننده بوده است.

تجربه تاریخی سکولاریسم در غرب به مسیحیان و همین‌طور به یهودیان آموخته است که امکان زیست دینی در نهاد‌های اجتماعی سکولار و در اتمسفر عرفی و دنیوی تقریباً ناممکن است. به همین سبب نیز بسیاری از الهی‌دانان مسیحی، برای اینکه هویت مسیحی خود را در نظام اجتماعی کنونی حفظ نمایند و راه را برای ورود آموزه‌های مسیحی به زیست این جهانی هموار کنند، تلاش‌های بسیاری هم در حوزه تفکر و هم در عرصه‌های فرهنگی انجام می‌دهند که نمونه آن رami توان در الهیات سیاسی، الهیات اجتماعی، الهیات شبانی و اخیراً در الهیات عملی (practical theology) (از ساحت‌های نظری تا عرصه‌های کلینیکی) به وضوح مشاهده کرد. در الهیات عملی، بسیاری از الهی‌دانان می‌کوشند از پدیده‌های اجتماعی تفسیر دینی ارائه کرده و در حل معضلات عینی از دین مدد بگیرند تا راهی متفاوت از علوم اجتماعی سکولار در رتق و فتق امور این جهانی

پیشنهاد نمایند.

شبهه همین حکایت در مورد یهودیان بوده است. کتاب مرادخای کاپلان درباره یهودیت به مثابه تمدن (*Judaism as a Civilization*) چنین رسالتی دارد که نشان دهد در نظام هژمونیک سکولار و مدرن چگونه می‌توان یهودی ماند. اومی گوید امروزه اگر یهودیت در آمریکا بخواهد یهودیت بماند باید تبدیل به تمدن بشود. برای این منظور، کاپلان تمامی ظرفیت‌های الهیات یهودی و تاریخی یهودی را در راستای شکل‌گیری تمدن یهود از نو خوانش و روایت می‌کند تا بتواند عقبه تئوریک و پشتوانه‌های الهیاتی، تاریخی و قدسی تمدن یهود را آشکار سازد.

امادر جامعه امروز دنیای اسلام، علت برکناری علوم الهی از صحنه زندگی را باید در دو نقطه بیرونی و درونی دنیای اسلام جست‌وجو کرد: اولاً جامعه مسلمانان نه فقط در فهم «مصادیق نیازهای خود»، و نه تنها در درک «نظام نیازهای جهان اسلام»، بلکه در «منطق نیازسنجی» خود عمیقاً در گفتمان جهانی شده غرب گرفتار است و همین نیز موجب شده است جرئت اندیشه استقلالی‌اش را از دست بدهد و نتواند خود را به درستی مشاهده کند و نسبت به نیازهای خود اقدامی مؤثر و متفاوت نشان دهد. امروزه استقلال در اندیشه، استقلال در

طرح سؤال، و حس استقلال در ایده‌پردازی از ناحیه طیفی از غرب‌زدگان در داخل جهان اسلام به سخره گرفته می‌شود و محکوم و مطرود واقع می‌شود. بخشی از این فقدان استقلال را باید در فرایند پراز عیب «ترجمه» (نه صرفاً ترجمه متون، بلکه ترجمه انسان مسلمان به انسان شیخ مدرن در یک فرایند فرهنگی) در جهان اسلام و در ایران دنبال کرد که او را از وضعیت مسلمان ایرانی تعلیق کرده و به وضعیت اورجینال غربی هم‌نسانده است. در این باره عوامل درونی نیز همواره صادق بوده است. یکی از این عوامل درونی بی‌اعتنایی مسلمانان به برخی از علوم دینی (نه علوم انسانی مبتنی بر دین) در تدبیرات دنیوی و این جهانی بوده است. به بیان روشن‌تر، جامعه اسلامی در صورت‌بندی زیست و هویت اجتماعی خود صرفاً بر شریعت فردی که می‌توان آن را پنداری حداقلی تصور کرد بسنده نموده و از ظرفیت‌های دیگر علوم دینی مانند الهیات و اخلاق و عرفان تمدنی غفلت نموده است. در این میان، به نظری رسد یکی از عواملی که باعث شده اندیشه دینی و اسلامی در عرصه تمدنی ناکارآمد جلوه کند رویکردهای نظری به دین و غفلت از جنبه‌های عملی آن بوده است، به گونه‌ای که حتی دانش فقه، که دانشی معطوف به عمل است، از



مالک بن نبی (۱۹۷۳-۱۹۰۵ میلادی)
فیلسوف سیاسی و نویسنده الجزایری
است که از پیشگامان فکری رنسانس
اسلامی در قرن بیستم به شمار می‌آید.

